

« بنشین بر لب جوی و گذر عمر بین
کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس »

در مورد « فرد » بسیاری از عرفا و حتی دانشمندان معاصر، بر این باورند که این « روح » است که با وجود تغییر کلی جسم، ارتباط جسم جدید را با تجربه‌های جسم‌های پیشین حفظ می‌کند.

برخی حتی معتقدند، در بیماری‌های صعب‌العلاج، روح فرد است که دچار می‌شود و گرنه جسم پس از یک دوره بازسازی کلی، باید قادر به ترمیم خود باشد و از بیماری‌های رهایی یابد.

پرداختن بیشتر به این مقوله نه در حد بضاعت نگارنده است و نه در حوصله‌ی این مقال اندک می‌گنجد. اما در مقام مقایسه می‌توان پرسید؛ انجام این وظیفه‌ی مهم در کالبد اجتماع به عهده‌ی کیست؟ کدام نهاد است که در یک دوره‌ی طولانی و جایگزینی نسل جدید با نسل‌های پیش از خود، انسجام و هویت اعتقادی و معرفتی یک ملت را حفظ می‌کند؟

بر کسی پوشیده نیست، مهمترین نهادی که وظیفه‌ی صیانت از حافظه‌ی تاریخی و ذخایر معرفتی و حتی عاطفی ملت را عهده‌دار است، ساختار فرهنگی و نظام تعلیم و تربیت کشور به معنای عام - و البته فراتر از وزارت آموزش و پرورش - است.

بنابراین، مهمترین مسئولیت امروز معلمان این است که، روح زندگی را در تک تک سلول‌های این کالبد بزرگ استمرار بخشند و بکوشند با اعطای سخاوتمندانه‌ی داشته‌هایشان، شاگردان خود را تا جای ممکن از خود بی‌نیاز کنند و آنان را از بلندای اندیشه‌ی خویش، به سوی افق‌های روشن پرواز دهند.

نکته‌ی دیگر این که اگر امروز، از کشف غفلت‌های خود غافل باشیم، سرانجام تاریخ بی‌هیچ ملاحظه، در مورد ما قضاوت خواهد کرد. پس یادمان باشد « تنها چیز ثابت در این دنیا تغییر است » و سلول‌های این پیکر شکوهمند در سیر صعودی خود هر لحظه در حال جایگزینی‌اند. از این رو طبیعی‌ترین و انسانی‌ترین کار این است که با جان‌هایی که امروز در اختیار ماست، برای جسم‌های پس از خود، تجربه‌هایی قابل مباحثات تدارک ببینیم. چنین باد.

یکی از شباهت‌های زیادی که بین یک جامعه و فرد می‌توان سراغ گرفت، دگرگونی مستمر و تحول دائمی آن‌هاست. همان‌طور که بدن یک شخص زنده، هر چند سال یک بار، به طور کامل بازسازی می‌شود،

جمعیت یک کشور نیز - مانند حوضی که از یک طرف آب در آن سرازیر و از سوی دیگر سرریز شود - در حال زایش و مرگی ادامه‌دار است و یکی از روشن‌ترین نموده‌های « کل یوم هو فی شأن » نیز همین است.

امسال سی‌امین برگ از دفترانقلاب اسلامی ورق می‌خورد. دفتری که بسیاری از صفحات آن به سرخی می‌زند و به‌رغم آن که برخی کوتاه‌نظران هنوز رویای بسته شدن آن را می‌بینند، هر روز تعبیر تازه‌ای از عزت و خودباوری در آن درج می‌شود. دفتر پر رمز و رازی که نگارنده‌ی نخستین فصل آن، خمینی کبیر، همیشه نگران بود که به دست نامحرمان نیفتد. طبق آمار مندرج در سایت رسمی سازمان ثبت احوال کشور، در سی سال گذشته (۱۳۵۷ تا ۱۳۸۷) نام حدود ۱۵ میلیون نفر از لوح زندگی پاک شده و در عرض حدود ۴۸ میلیون نفر چشم به جهان گشوده‌اند. یعنی بیش از ۲ ثلث جمعیت فعلی کشور را کسانی تشکیل می‌دهند که پس از انقلاب متولد شده‌اند و در این دوران رشد یافته‌اند.

به عبارت دیگر: در سی سال گذشته حدود ۴۸ میلیون نفر پای درس‌های معلمان حاضر شده‌اند و بهترین سال‌های عمر خویش را به معرفت‌اندوزی گذرانده‌اند. البته شاید گفته شود متولدین سال ۱۳۸۱ به این طرف هنوز به سن مدرسه نرسیده‌اند. اما از آن طرف متولدین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ را نیز می‌توان به تعداد دانش‌آموزان پس از انقلاب اضافه کرد. بنابر این در مجموع اختلاف چندان نخواهد بود و باز هم می‌شود به این آمار اتکا نمود.

حال سوال این است که؛ در بدن یک فرد یا بدنه‌ی یک جامعه، آن جان مایه‌ای که « هویت » فرد یا جامعه را با وجود این همه تغییر، حفظ می‌کند، کدام است؟

